

رویا

سهیل فرزند آخر خانواده ای کارمندی است که پدر خود را از دست داده است و مادر خانواده نیز به بیماری صعب‌العلاجی مبتلاست. سامان و سیما، خواهر و برادر سهیل هر دو ازدواج کرده و جدا زندگی می‌کنند. سهیل که دانش‌آموز نخبه‌ی دبیرستانی معتبر بوده است، بعد از ورود به یک دانشگاه معتبر در رشته‌ی مهندسی برق به تدریج علائم بیماری اختلال وسواسی-جبری ذهنی شدید را بروز داده است. محتوای جنسی وسواس‌های ذهنی سهیل باعث شد که تا مدت‌ها درگیری‌های ذهنی خود را مخفی نگه دارد و بعد از آنکه به اصرار پدر با توجه به افت وضعیت تحصیلی اش در دانشگاه به روانپزشک مراجعه می‌کند، به علت عدم رعایت حریم خصوصی اش و بی‌حوصلگی روانپزشک در برقراری روابط سازنده با وی، و همچنین توصیه‌های تحکم‌گرانه‌ی روانشناس مشاورش نتوانست از درمان نتیجه‌ی مفیدی بگیرد و بتدریج از درمان دلسرد شد. با مرگ ناگهانی پدر در حین تحصیل، و دو ترم مشروطی مجدد مجبور به ترک دانشگاه شد و هیچ‌انگیزه‌ای برای رفتن به خدمت سربازی نیز نداشت. سهیل تمام مدت سعی می‌کرد توان ذهنی اش را در یادگیری مهارت‌های کامپیوتری و الکترونیک به کار ببرد، اما درگیری ذهنی شدید با افکار وسواسی، با محتوای شرم‌آگین جنسی و وسواس‌های چک کردن و شمارش که به آن افزوده شده بود اندک تمرکزی برای فراگیری و پیاده کردن آموخته‌هایش نداد. با تشدید بیماری سهیل روابطش با ناهید، دوست دخترش نیز سرد و سردتر شد، بویژه آنکه عدم توانایی کار کردن سهیل نیز منجر به وخامت اوضاع مالی او شده بود. نهایتاً سهیل به فروشنده‌ی در یک سوپرمارکت در محله تن در داد، در حالی که در آنجا نیز با مشکلات بسیاری منجمله عدم توانایی اداره‌ی مغازه در ساعات شلوغی روبرو بود. همزمان سرکوفت‌های سامان و سیما نیز درد مضاعف سهیل بود که او را تحقیر می‌کردند و به او یادآور می‌شدند که حتی در حد یک رفتگر توانایی اداره زندگی خود و مادر را ندارد و انگل زندگی مادرش شده است. خبر بیماری مادر آخرین ضربه‌ی کاری را به سهیل زد و کار را کلاً رها کرد و افسرده و گوشه‌نشین منزل شد.

سهیل گوشه گیر و افسرده است و سعی می کند هیچ تفریح و خرجی برای خود در نظر نگیرد که مبادا فشار مضاعفی به مادر وارد کند، و بتدریج نگرانی های مالی هم به وسواس های ذهنی سهیل اضافه می شود و تمام روزهایش به حساب کتاب هایی می گذرد که خودش هم نقشی در مدیریت آنها بر عهده ندارد اما حساب کردن آنها به او این آرامش را می دهد که مشکل حادی رخ نخواهد داد، و بارها و بارها آنرا تکرار می کند. با پیشامد این وضع روحی سهیل، ناهید به رابطه اش با سهیل خاتمه می دهد. سهیل تمام وقتش را در شبکه های مجازی به گشت زدن می گذراند. بارگناه و بی ارزشی ای که در خود احساس می کند او را به محتوای ارتباطات جنسی با فحواي آزارخواهانه سوق می دهد. به تدریج با ترغیب مادر به خروج از منزل و اینکه کسی برای روابط اجتماعی برایش باقی نمانده است، وارد روابط آزارخواهانه با جنس مخالف در دنیای واقعی می شود و تن به روابطی در می دهد که در آن تنبیه بدنی می شود و تحقیر کلامی می شود.

این تحقیرها و تنبیه های جسمی اندکی ذهن مشوش سهیل را موقتاً آرامش می بخشد و انگار با انگاره اش از خودش منطبق است. وقت هایی که در منزل هست را نیز به چت با افرادی که احساس مشابهی دارند می گذراند. در این بین با پسری با احساسات مشابه دوست می شود، که ماکان نام دارد. سهیل به ماکان اعتماد میکند و از زندگی شخصی اش نیز برای او می گوید. قسمت عمده ای از این روزمرگی های ذهنی وی نگرانی وی از وضعیت نابسامانش پس از مرگ مادر است، و اینکه خواهر و برادرش بخواهند که وی را از تمام حقوق مالی اش از خانهای بازمانده از مادر و پدر محروم کنند. ماکان با لحنی که معلوم نیست تا چه حد جدی است به او پیشنهاد می کند که حالا که از مردی و مردانگی بهره ای نبرده است بجز حقارت و سرکوفت، لااقل خود را به عنوان یک ترنس سکچوآل جا بزند تا از امنیت مالی و مستمری پدرش که به مادر می رسد بعد از مرگ مادرش بهره مند شود، اگر از دید گرایش به تحقیر دریافت کردن هم به این وضعیت نگاه کند، برای یک مرد حقارت بار تر از اخته شدن و از دست دادن هویت جنسی اش چیزی نیست.

وسواس های ذهنی سهیل محتوای جدیدی می یابد، بویژه که با تصور ذهنی این عمل احساس اطمینان از امنیت در آینده او را کمی آرام می کند. به تدریج اشتغالات وی در شبکه های مجازی نیز به همین موضوع اختصاص می یابد و با چند نفری از این افراد قرار هایی می گذارد و از آنها راهنمایی می خواهد. مادر از اینکه حس می کند سهیل اجتماعی تر شده راضی است و سعی می کند از مخارج خودش بزند و به او پول بیشتری بدهد که با دوستانش راحت وقت بگذراند. دو نفر از افراد ترنس سکچوآلی که سهیل به سمت آنها می رود تا مشورت کند، از دست

او خشمگین می شوند که مشکل آنها را با ابزاری برای حل مسائل خودش اشتباه گرفته و گویا که حقیقت مشکل آنها را باور ندارد. سهیل با هوش ذاتی متوجه می شود که باید چه راهی پیش بگیرد. از آن پس خودش را در گروه های ترنس سکچوآل ها وارد می کند و سعی می کند خودش را یکی از ایشان نشان دهد و از آن میان یکی دو نفر را نیز به دوستی انتخاب کند. به تدریج با عکس و فیلم هایی که از خودش تهیه می کند نیز اقدام به مراجعه به کمیسیون تغییر جنسیت می کند و بعد از چند جلسه مشاوره و معاینات روانپزشکی، کمیسیون را به صدور مجوز متقاعد می کند و می تواند مجوز جراحی را دریافت کند. هزینه جراحی را با کمک مینا، یکی از دوستان ترنس سکچوآلش که در تهران به تنهایی زندگی می کند و متمول است فراهم می کند و طی ده روزی که از منزل به دور است و به مادرش گفته است که با دوستانش به مسافرت رفته است جراحی اش را انجام می دهد. قبل از بازگشت به منزل با مادرش تلفنی صحبت می کند و به او می گوید که در این مدت به دنبال درمان و بستری بوده است و قصد بازگشت دارد، اما تغییرات زیادی کرده است که امیدوار است مادر با آنها کنار بیاید. مادرش با این امید که هر چه باشد از وضعیت پیشین بهتر است ابراز دلتنگی شدید می کند و سهیل (رویو) با مینا به سمت خانگی مادر می رود، مینا برایش آرزوی موفقیت می کند و رویو به سمت خانه روانه می شود. مادر از شوق بهبودی سهیل، سامان و سیما را نیز دعوت کرده است تا با همسرانشان آنجا باشند. با صدای زنگ در با شوق بسیار به سمت در می رود و علیرغم بیماری خودش را زودتر از همه به در می رساند، با دیدن سهیل در ظاهر جدید از حال می رود. سامان به سمت مادر می رود و با دنبال کردن نگاه او به سهیل می رسد و به شدت به سمت وی حمله ور می شود و شروع به کتک زدن وی می کند. سیما به مادر می رسد و همسرانشان نیز مبهوت مانده اند که چه کاری بهتر است که انجام شود. رویو از محل فرار می کند و با موبایلش به مینا زنگ می زند و از او می خواهد که باز گردد.

مینا با خودروی خود رویو را می گرداند تا کمی او را آرام کند. بعد از گذشت دو سه ساعت مادر رویو تماس میگیرد و صدایی گرفته و گریان به رویو می گوید که هنوز هم نمی تواند بفهمد چرا سهیل چنین کاری را کرده است، اما نگران خواب و خوراکش نباشد و شبها که مطمئن است سامان به آنجا نیاید، می تواند به خانه برگردد. اواخر شب که می شود مینا رویو را به خانه ی مادرش می رساند و رویو در استقبال اشک و گریه ی مادر به خانه می رود و صبح زود خواب آلوده مجبور به ترک خانه می شود. کم کم شبها همراه با وخامت حال مادر به او

رسیدگی نیز می کند، ولی روزها که مجبور به گذران زمان است و پول چندانی نیز در بساط ندارد را بیشتر در پارکها و خیابان ها به شب می رساند و به تدریج به مصرف علف و گل آلوده می شود و گهگاهی نیز با شروع فصل سرما به خانه های دوستان خیابانی اش سری میزند.

در یکی از شبهایی که در منزل است، حال مادر به قدری رو به وخامت می رود که به ناچار با اورژانس تماس میگیرد و مادر را روانه ی بیمارستان می کند، و خود از ترس رویارویی با سامان، با سیما تماس میگیرد و به او اطلاع می دهد و خود خانه را ترک می کند. شبانه با مینا تماس میگیرد و خود را به او می رساند.

چند روزی از وقتی که رویا پیش مینا اسکان گزیده است می گذرد که از طریق تماس تلفنی با بیمارستان از مرگ مادرش مطلع می شود. خودش به تنهایی به مزار مادر سر می زند و سوگواری می کند. مینا رویا را ترغیب می کند که تمامی حقوق خودش را پیگیری کند و به او وعده می دهد که می تواند تا زمانی که حق و حقوقش را به تمامی بگیرد، پیش او زندگی کند، و برای اینکه معذب نباشد با وی توافق می کند که بعد از اینکه حق و حقوق خود را دریافت کرد مبلغی را از وی در ازای هزینه های این مدت قبول خواهد کرد.

سجاد دوست مینا و کالت رویا را بر عهده می گیرد و رویا می تواند در نهایت یک پنجم سهم دختری از ارث مادر را به همراه مستمری باقی مانده از پدر را بگیرد. در تمام این مدت افکار وسواسی چیدمان و منظم بودن و قرینگی در کنار وسواس های ذهنی مرور مکرر و صد باره ی قوانین و ماجراهای مشابه در اینترنت و سرچ کردن های چندین باره ی خانه ها و وسایل در سایت های فروشگاه های دست دوم، بدون آنکه هنوز پولی به دستش رسیده باشد، برای اطمینان از کفاف پول هایی که به دستش می رسد برای تهیه منزل و وسایل اولیه ادامه دارد.

رویا موفق می شود با ارثیه ی بدست آمده یک سوئیت در غرب تهران خریده و به وسایل اولیه ی زندگی مجهز نماید. منزل رویا به تدریج پاتوق رفت و آمد های دوستانی می شود که بعضی برای مصرف گل و علف به آنجا

می آیند و مردانی که با هدف های دیگری به آنجا می آیند و گاهی نیز در ازای پرداخت مبالغی به تنهایی یا دو سه نفری به او سر می زنند و گاهی نیز تنها در ازای تهیه مواد برای رویا با او هستند، رویا نیز بیشتر برای فرار از تنهایی آزار دهنده اش به آنها مجال می دهد. کم کم رویه برقراری ارتباط های آزارخواهانه نیز به زندگی او بر می گردد و تن به روابطی می دهد که برایش درد و تنبیه بدنی و تحقیر کلامی به همراه می آورد. مینا ازین رفت و آمدها راضی نیست و هر از گاهی که به رویا سر می زند به او یادآور می شود که می بایست به زندگی خودش سامانی بدهد، و سالها و دهه هایی که در پیش رو دارد را نمی تواند چنین بی برنامه و باری بهرجهت پشت سر بگذارد. رویا برای مینا درد دل می کند که برای ثبت نام به باشگاه ورزشی رفته بوده است و با رفتاری توهین آمیز از آنجا بیرونش کرده اند و به او انگ زده اند که منحرف است و جایی در آنجا نخواهد داشت و اگر نرود با پلیس او را بیرون خواهند کرد. برای کلاس های آرایشگری نیز ثبت نام کرده است که هیچ مراجعی اجازه نداده است که او کارش را انجام دهد به جز دو سه نفر که از سر کنجکاوی او را سوال پیچ می کرده اند. دو سه خانم مذهبی نیز اعتراض کرده اند که در صورت حضور وی، به صنف شکایت می کنند و در آرایشگاه را خواهند بست. مینا با او همدردی می کند و به او گزینه های جایگزینی مانند درس خواندن را پیشنهاد می کند که رویا با توجه به پیشینه ای که از تحصیل در دانشگاه در سر دارد به آن امیدی ندارد. مینا با نگرانی رویا را ترک می کند و از او میخواید که زمان بیشتری را با هم سپری کنند.

ناهیید که بعد از جدا شدن از سهیل درگیر رابطه ای شده است که مملو است سؤرفتار و کم توجهی، نهایتاً رابطه اش را با دوست جدیدش بهم زده و دلتنگ برای محبت ها و توجهات سهیل، غافل ازینکه آن توجهات از سر اضطراب از دست دادن و رفتار هایی ایثار گرانه با هدف در رابطه نگه داشتن ناهید بوده اند، به دنبال او می گردد. در منزل مادری سهیل دیگر کسی از او سراغی ندارد، و ساکنین جدید در آنجا حضور دارند. شماره ی موبایل سهیل نیز واگذار شده است. به ناچار ناهید به سراغ سامان می رود و سامان نیز که فرصتی برای تلافی آنچه به زعم وی سهیل بر سر زندگی آنها آورده است به دست می آورد، بدون اینکه از ماجرای که بر سر سهیل گذشته است چیزی به ناهید بگوید، آدرس سهیل را بر اساس نامه هایی که از دوران پیگیری های قضایی به جا مانده است در آورده و در اختیار ناهید قرار می دهد و می گوید که مدتی است از او بی خبر است اما این آدرس اوست. ناهید

به سوئیت سهیل سری می زند، رسیدن ناهید همزمان می شود با خروج یکی از مهمانان آقا از منزل رویا و چهره‌ی رویا و تهدید های توأم با شوخی مرد مهمان مبنی بر اینکه می بایست ازین ببعده فرمانپذیری بیشتری داشته باشد حاکی از یکی از جلسات توأم با آزارخواهی است. با پایین رفتن مرد مهمان از پله ها، ناهید به در واحد می رسد و به صورت ناخودآگاه به سمت سهیل بر می گردد و نگاه آن دو با هم تلاقی می کند. هر دو بهت زده به هم نگاه می کنند و در نهایت بعد از چند ثانیه خیره شدن بدون کلام، سهیل با بهت و حس حقارت عمیق و با این احساس که بازگشت ناهید، وقتی که چیزی برایش باقی نمانده است و حتی مردانگی اش را هم فدای اضطراب ها و ناتوانی هایش در تامین امنیت مالی اش کرده است، عذابی غیر قابل تحمل است، درب را میبندد و در پشت در تکیه به آن داده و بر زمین می نشیند و به آهستگی و درماندگی اشک می ریزد. ناهید بدون کلامی حرف، بعد از لختی تأمل با فهمیدن اینکه چیز بیشتری در انتظارش نیست، و با نومییدی از پله ها به پایین می رود.

پس فردای آن روز مینا که از بی جواب ماندن تماس هایش نگران است، به رویا سری می زند و زمانی به آنجا می رسد که جسد رویا را متعاقب شکایت همسایگان از بوی تعفن، از واحد خارج می کنند.